

عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

باقر ساروخانی، مریم رفعت‌جاه

چکیده: افزایش میزان تحصیلات و اشتغال زنان، از سویی، موجب تضعیف مشروعیت نقش‌های زنان در خانواده سنتی (پدرسالار) می‌شود و، از سوی دیگر، دشواری هماهنگی نقش‌های سنتی با نقش‌های جدید، به بحران هویت زنان منتهی می‌شود. در نتیجه، زنان خود باید به بازتعریف هویت اجتماعی خویش بپردازند. در پژوهش حاضر، عواملی که زنان را به تأمل در هویت‌های سنتی، مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی و بازتعریف هویت اجتماعی قادر می‌سازد در دو سطح فردی و ساختاری بررسی شده است. روش پژوهش ترکیبی از دو روش پیمایشی و مصاحبه عمیق است. نتایج نشان می‌دهد که موقعیت ساختاری، در مقایسه با هویت شخصی، تأثیر بیشتری در بازتعریف هویت اجتماعی زنان و مقاومت آنها در برابر کلیشه‌های جنسیتی داشته است و تأثیر تحصیلات در بازتعریف هویت اجتماعی زنان بیشتر از اشتغال بوده است. زنان مذهبی دارای تحصیلات دانشگاهی دچار عدم انسجام هویتی هستند که با ارتقا به سطوح تحصیلی بالاتر و بازنندیشی در هویت‌های مذهبی و سنتی تا حدود زیادی بر تعارض هویتی خود فائق می‌آیند.

واژه‌های کلیدی: اشتغال، بازتعریف، تحصیلات، زنان، موقعیت ساختاری، هویت اجتماعی

مقدمه

معمای هویت، دست‌کم در چند دهه گذشته، صاحب‌نظران عرصه روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی را به خود مشغول داشته است. تحولات دهه‌های اخیر، چه در زمینه‌های فرهنگی و چه در عرصه‌های ساختاری، به تعدد و تنوع و گاه تعارض منابع هویت‌ساز منجر شده و گسترش نوگرایی و نوسازی در عرصه جهانی، به بحران هویت در میان بسیاری از اقشار، به‌ویژه جوانان و زنان، دامن زده است.

در کنار تحولات فرهنگی، دگرگونی‌های عرصه اقتصاد و مشارکت زنان در درآمدزایی و ازدیاد فرصت‌های آموزشی همراه با آن موجب تعدد گروه‌ها و گسترش روابط اجتماعی و تعلقات گروهی زنان

شده و تکثر منابع هویت‌سازی زنان را در پی داشته است. تأثیر عمیق این فرآیند، هم در نهادهای جامعه و هم در افزایش آگاهی زنان، موجب تضعیف مشروعیت نقش‌های زنان در خانواده سنتی (پدرسالار) به‌ویژه در میان زنان تحصیل‌کرده و شاغل می‌شود.

ساختار سنتی خانواده که عمدتاً مبتنی بر تفاوت‌های جنسیتی است در دهه‌های اخیر، بر اثر فرآیندهای جدایی‌ناپذیر و همبسته اشتغال و آگاهی زنان، پرسش‌برانگیز شده است. تحصیلات عالی و اشتغال زنان، از سویی، موجب کسب ارزش‌ها و نگرش‌ها و برداشت‌های جدید می‌شود، از سوی دیگر، با ایجاد دشواری در هماهنگ کردن نقش‌های قدیم و سنتی با نقش‌های جدید، به بحران هویت اجتماعی زنان، به‌ویژه در بخش‌هایی از جامعه که بیشتر در معرض این تغییرات نهادی و فرهنگی قرار گرفته‌اند، منتهی می‌گردد. اکنون گروه‌های وسیعی از زنان به فرودستی غالب نقش‌ها و هویت‌های سنتی زنانه وقوف یافته‌اند. از آنجا که هویت شرط لازم زندگی اجتماعی است و ارتباط معنادار و مستمر زنان با یکدیگر و با جامعه بدون آن ممکن نیست، تنها راه‌حل بازتعریف و بازسازی هویت زنان به دست خود آنهاست. از این رو، هویت‌یابی که پیش از این تحولات و در جامعه سنتی عمدتاً منفعلانه و مبتنی بر عوامل انتسابی به‌ویژه جنسیت بود و با معیارهای سنت و نهادهای اجتماعی، دینی و سیاسی که نظام‌های معنایی مشخصی را تولید می‌کردند شکل می‌گرفت، با عرضه انبوه منابع اجتماعی و فرهنگی هویت‌آفرین، وسعت یافتن روابط اجتماعی و تعلقات گروهی، و آزادی و استقلال نسبی زنان در خانواده، صورتی فعالانه و غالباً آگاهانه و تأملی (بازاندیشانه) به خود می‌گیرد.

در چنین شرایطی، مطالعه تأثیر عوامل نهادی و ساختاری از جمله خانواده، آموزش و اشتغال در قشرهای مختلف زنان، به‌ویژه در شهرهای بزرگ که بیشتر در معرض جریانات مدرنیته بوده‌اند، می‌تواند چگونگی تأثیر این نهادها را در هویت‌سازی یا بازسازی هویت اجتماعی زنان نمایان سازد و همچنین نشان دهد که کدام اقشار از زنان و به چه میزان در برابر هویت‌های سنتی مقاومت نشان می‌دهند و فعالانه و آگاهانه برای ایجاد هویت‌های جدید تلاش می‌کنند.

در شهر تهران، مقایسه آمارها و تحقیقات نمایانگر بالا رفتن میزان طلاق و جدایی، به تأخیر افتادن سن ازدواج دختران و تولد نخستین فرزند آنها، محدود شدن تعداد فرزندان، افزایش تعداد و نسبت زنان شاغل و دارای تحصیلات عالی و نشان‌دهنده تغییرات پدیدآمده در حوزه‌های خانواده، اشتغال و آموزش زنان است. در پژوهش حاضر، تأثیر عوامل ساختاری از جمله سه عامل خانواده، اشتغال و تحصیلات عالی در بازتعریف هویت اجتماعی زنان مطالعه شده است.

دگرگونی جایگاه زن در نهادهای اجتماعی ایران

ساختار سنتی خانواده، یعنی پدرسالاری، که وجه مشخصه آن اقتدار نهادی شده مردان در واحد خانواده است، در دهه‌های اخیر، با افزایش اشتغال، آموزش و آگاهی زنان دگرگون شد. با دگرگونی‌های وسیع

اقتصادی و افزایش مشارکت زنان در بازار کار و مشاغل درآمدزا، پیشرفت علم زیست‌شناسی، داروسازی و پزشکی و امکان کنترل بیشتر فرزندزایی، و به‌ویژه برآثر برپایی نهضت‌های فمینیستی و انتشار سریع اندیشه‌ها در فرهنگ جهانی، صدای زنان در اکثر نقاط جهان گسترده شد. با این تحولات، به‌ویژه تحولاتی که در ساختار خانواده و نقش‌های زن در درون آن رخ داد، زمینه دگرگونی شخصیت و هویت اجتماعی زنان فراهم شد. تعامل تغییرات نهادی و ساختاری و نهضت‌های اجتماعی زنان زمینه‌ساز تأمل و بازاندیشی در ارزش‌ها و آرمان‌ها و نهایتاً هویت‌های شخصی و اجتماعی آنان شد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۷).

در ایران، قانون مدنی ما بر وجود کانون خانوادگی گرم و آرامی تأکید دارد که اساس آن بر اقتدار شوهر و پدر استوار است. این امر نقش‌های زنان و مردانه را هم در خانواده و هم در اجتماع تشدید می‌کند. نقش مادری و کارهای خانگی بر عهده زن و کار خارج از خانه بر عهده مرد است و مرد نان‌آور خانواده محسوب می‌شود. به رسمیت شناختن اقتدار مرد در خانواده و وظیفه نان‌آوری او، که قانون بر عهده‌اش گذاشته است، در حیطه اشتغال نیز موقعیت ممتازی برای مرد فراهم می‌کند. مجموعه این سیاستگذاری‌ها، از طرفی، روابط سنتی و مردسالارانه را در خانواده تحکیم می‌کند و از طرف دیگر، موقعیت زن را هم در بعد مادری و هم در بعد فعالیت اجتماعی و اقتصادی تضعیف می‌کند. زیرا حوزه‌های عمومی و خصوصی دنیا‌های جداگانه‌ای نیستند، بلکه جنبه‌هایی از یک نظام اجتماعی و فرهنگی واحدند (کیان، ۱۳۷۵: ۴۱).

در دهه‌های اخیر، بهره‌مند شدن بیشتر زنان از تحصیلات دانشگاهی و روی آوردن آنها به فعالیت اقتصادی، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، ارزش‌های جدیدی را در حوزه خانواده ایجاد کرده و باعث دگرگونی مناسبات زناشویی و خانوادگی و ارتقای جایگاه اقتصادی و اجتماعی زنان و ایجاد هویت‌های جدید برای آنان شده است. در این میان، گرچه جامعه و سیاستگذاران در ظاهر به تحصیلات و کار زنان ارج می‌نهند، این ارج نهادن در عمل چندان دیده نمی‌شود و زنان شاغل غالباً به سمت‌های شغلی مهم راه نمی‌یابند. از سوی دیگر، ارزش مهمی که برای زنان برجسته می‌شود همان ارزش مادری و همسری است. در نتیجه، با وجود آنکه بیشتر زنان تحصیل کرده و شاغل به نقش‌های اجتماعی جدید خود ارج می‌نهند، هویت اجتماعی جدید آنها با موانعی مواجه می‌شود که فرهنگ سنتی و قوانین بر سر راهشان قرار داده است. این مسئله باعث می‌شود که فعالیت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی زنان در خارج از خانه مهم تلقی نشود و ارزش آنها کماکان با نقش‌های مادری و همسری سنجیده شود. روشن است که اقتدار و استقلال اقتصادی و شخصیتی زن تحصیل کرده و شاغل، توازن سنتی خانواده را که بر اقتدار و سلطه مرد استوار است برهم می‌زند. با این حال، مادران شاغل خواهان ارزش نهادن دولت، جامعه و خانواده به فعالیت اجتماعی و اقتصادی‌شان و تعریف جدیدی از نقش‌های خانوادگی هستند که مبتنی بر همکاری زن و شوهر در انجام امور خانه و تربیت فرزندان باشد و نه استعمار زنان (کیان، ۱۳۷۵: ۴۲).

در مجموع، دگرگونی‌های جهانی و ملی در نقش زنان در نهاد خانواده و نهادهای شغلی تغییرات

قابل توجهی ایجاد کرده است و بر اثر پیدایش ارزش‌ها و نگرش‌های جدید و آگاهی یافتن زنان نسبت به جایگاه واقعی‌شان، مقاومت‌هایی از جانب آنها، چه در عرصه خانواده و چه در عرصه‌های مختلف اجتماعی، به صورت مبارزات فرهنگی شکل گرفته که اگرچه هسته اصلی آن در جایگاه و هویت‌های اجتماعی جدید زنان است، اما تثبیت این هویت‌ها را از طریق شناسایی و تأیید دیگران هدف خود قرار داده است. زیرا دیگر «زیست جهان»^۱ زنان ایرانی زیست جهانی سنتی نیست و نابرابری‌های قانونی و عرفی میان زن و مرد طبیعی و جاودانه تصور نمی‌شود. زنان ایرانی رفته رفته در سطوح وسیع به تأمل و بازاندیشی در موقعیت‌ها و هویت‌های اجتماعی سنتی خود پرداخته‌اند و قدم به مرحله بلوغ اجتماعی می‌گذارند. چنین آگاهی و بلوغ و مشارکتی می‌تواند هم برای خود آنها و هم برای جامعه ثمرات ارزشمندی داشته باشد.

رویکرد مدرن و پسامدرن به هویت

نظریه‌های هویت را می‌توان در دو رویکرد مدرن و پسامدرن جای داد. در رویکرد مدرن، تعریف هویت به کمک عوامل از قبل موجود طبیعی، روانی یا اجتماعی صورت می‌گیرد. این نظریه‌ها شامل دو مقوله کلی است: نظریه‌های جامعه‌شناسان که هویت را ساخته و پرداخته ظرف زمان و مکان می‌دانند، و دیدگاه تعامل‌گرایان نمادین و جامعه‌شناسانی چون گیدنز در این مقوله جای دارد؛ نظریه‌های روان‌شناسان اجتماعی که در آنها فرآیندهای روانی شخص نقشی ضروری در ساخت و پرداخت هویت اجتماعی او ایفا می‌کنند (گرگن^۲، ۱۹۹۶). این دیدگاه عمدتاً با دیدگاه شناخت اجتماعی همپوشی دارد.

در رویکرد پسامدرن این اعتقاد وجود دارد که شکل‌گیری و تعریف هویت مستقل از دخالت هرگونه عامل از قبل موجود طبیعی، روانی یا اجتماعی صورت می‌گیرد. این رویکرد که با نظریه گفتمانی شناخته می‌شود عمدتاً متأثر از ادبیات، زبان‌شناسی و معناشناسی است.

فمینیسم را می‌توان جریانی فکری و از نهضت‌های حقوق بشر دانست که جوهره اصلی آن بازتعریف هویت اجتماعی زنان است. در واقع، فمینیسم محصول دوران پس از روشنگری است. روشنگری که بر خردگرایی، آزادی، عام‌گرایی، انسان‌محوری و برابری تأکید داشت، نمی‌توانست با موقعیت فرودست زنان در حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سازگار باشد. در نتیجه، در عصر تجدد و مدرنیته، گفتمان تجدد، با تقدس‌زدایی از ایدئولوژی خانه‌نشینی و از هر آنچه سنتی و غیرعقلانی بود، راه را برای بازاندیشی در همه عرصه‌های حیات اجتماعی گشود و زمینه آگاهی و کنش جمعی زنان را در جهت بازسازی هویت و تغییر جایگاه اجتماعی‌شان فراهم کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۹۶). هدف مشترک همه شاخه‌های فمینیسم جنسیت‌زدایی از تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی و انکار هویتی است که مردان

1. life- world

2. Gergen

برای زنان تعریف می‌کنند و در جامعه پدرسالار نیز تقدیس می‌شود. بنابراین، وجه مشترک و بنیادی نهضت‌های فمینیستی تلاش تاریخی، فردی، جمعی، رسمی و غیررسمی است برای تعریف مجدد زن بودن در تقابل مستقیم با پدرسالاری؛ و ایجاد و تقویت آگاهانه و فعالانه هویت‌های جدید از طریق گردهمایی، عمل و گفتگوی خلاقانه و وادار کردن زنان به بازاندیشی و معنا دادن به زندگی روزانه (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۱۷).

چارچوب نظری این تحقیق برگرفته از آرای ریچارد جنکینز و آنتونی گیدنز، دو متفکر و جامعه‌شناس معاصر، است. این دو متفکر، با نظریه‌پردازی در مورد هویت شخصیتی و اجتماعی، تلاش کرده‌اند تا در تحلیل هویت، برشکاف میان فرد و جامعه و کنش و ساختار پل بزنند و فرآیندهای هویت‌یابی و هویت‌سازی در دوران مدرن را با در نظر گرفتن تأثیرات دوسویه افراد و ساختارهای اجتماعی تبیین کنند. بر طبق این رویکرد نظری، هویت اجتماعی مبتنی بر خویشی^۱، متغیر و واجد درجه‌ای از تأملی بودن است. «خود» یک هویت اجتماعی اولیه و بنیادی و الگویی برای فهم همه هویت‌های بعدی است و جنسیت در نحوه شکل «خود» نقشی تعیین‌کننده دارد زیرا به تجربه فرد سامان می‌بخشد و آن را در خویشتن ادغام می‌کند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۰۳). به علاوه، زمینه‌های ساختاری و فرهنگی در شکل‌گیری و با تعریف هویت‌های فردی و اجتماعی مؤثرند. در دوران معاصر، تحت تأثیر جریان‌ات نوسازی و نوگرایی، هم تأمل و بازاندیشی بیشتری در کنش‌های هویت‌های انسانی صورت می‌گیرد و هم نهادها و سازمان‌های مدرن و رده‌بندی‌های مستتر در آنها نقش مؤثری در تحمیل هویت‌های بیرونی ایفا می‌کنند. اما افراد نیز در تعدیل این تأثیرات و مقاومت در برابر عوامل ساختاری و فرهنگی و در بازسازی هویت‌های فردی و اجتماعی نقش فعالانه‌ای ایفا می‌کنند. بنابراین، از آنجا که هویت‌یابی جریانی تعاملی و دوسویه است، در تحلیل هویت، در کنار عوامل اجتماعی مؤثر در نحوه تشکیل «خود» و هویت شخصی (تعریف از خود)، باید هم رده‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌های نهادی و تخصیص امرانه هویت‌ها به افراد را مطالعه کرد و هم چگونگی تفسیر افراد و برخورد و مقابله آنان با این رده‌بندی‌ها را، به‌ویژه مقاومت در برابر رده‌بندی‌های کلیشه‌ای که غالباً مبتنی بر معیارهای انتسابی مانند جنسیت، سن، قومیت و طبقه اجتماعی است.

رده‌بندی‌های اجتماعی و هویت‌سازی‌های نهادی همواره با مقاومت انسان‌ها مواجه بوده‌اند، اما همه مردم توان مقاومت در برابر رده‌بندی‌های تحمیلی را ندارند و میزان مقاومت آنها و نیز قابلیت تأمل و بازاندیشی^۲ آنان درباره «خود» شان به سرمایه و منابع مادی و فرهنگی‌شان وابسته است (جنکینز، ۱۳۸۱: ۲۸۹). از آنجا که موضوع این تحقیق هویت اجتماعی زنان و عوامل مؤثر در بازتعریف آن است، در کنار

1. selfhood
2. reflection

عوامل عامی که منجر به شکل‌گیری هویت‌های شخصی و اجتماعی زنان می‌شود، عامل جنسیت که یکی از میناهای اصلی رده‌بند‌های اجتماعی است و در تولید و بازتولید هویت‌های فردی و اجتماعی زنان نقش تعیین‌کننده دارد مورد توجه و تأکید بیشتری قرار گرفته است.

ساختار اجتماعی و فرهنگی همه جوامع انسانی به شدت متأثر از تفاوت‌های جنسیتی است که غالباً علمی یا طبیعی نمایانده می‌شوند، اما در واقع برساخته اجتماع‌اند و به‌ویژه متأثر از تصورات قالبی و ایدئولوژی‌های جنسیتی هستند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۲۷۴). در نتیجه، در ساختار نهادهای اجتماعی به‌ویژه خانواده و نهادهای شغلی و آموزشی، توزیع نقش‌ها و منزلت‌ها مبتنی بر رده‌بندی‌ها و تقسیم کار جنسیتی است. در جوامع سنتی، نقش‌های زنان عمدتاً محدود به خانواده است و معمولاً درونی می‌شود و محور اصلی هویت آنها را تشکیل می‌دهد. آنان تفاوت‌های جنسیتی و تبعیض‌ها و هویت‌های فرودست را می‌پذیرند و در مقابل آن کمتر چون و چرا و مقاومت می‌کنند. اما در جوامع مدرن به‌ویژه شهرهای بزرگ، در پی تحولات ساختاری و ضرورت‌های اقتصادی، زنان در عرصه‌های عمومی مشارکت بیشتری می‌کنند و، در نتیجه، تعلقات و روابط گروهی آنها وسیع‌تر و منابع هویت‌سازی آنها متعدد و تکثر می‌شود و به منابع فرهنگی (ارزش‌ها و نگرش‌ها) و منابع مادی (درآمد، دارایی و استقلال مادی) بیشتری دسترسی می‌یابند. از این رو، هم در مورد «خود» و هویت شخصی خود و هم در مورد هویت‌های اجتماعی سنتی و مدرن تأمل و چون و چرا می‌کنند و گروه‌هایی از آنان فعالانه به مقاومت در برابر هویت‌های تحمیلی و به برساختن هویت‌های شخصی و اجتماعی به دست خویشان روی می‌آورند.

چارچوب مفهومی

هویت فردی زنان از مجموع هویت‌های اجتماعی و هویت شخصی آنها تشکیل می‌شود. هویت اجتماعی تعریفی است که فرد از خود براساس عضویت در رده‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی می‌کند و هویت شخصی به تعریف بازاندیشانه فرد از «خود» اطلاق می‌شود.

هویت شخصی، هویتی اولیه و بنیادی و الگویی برای فهم همه هویت‌های بعدی است. جنسیت مهم‌ترین عاملی است که به تجربه فرد سامان می‌دهد و آن را در خویشان ادغام می‌کند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۸۴). بنابراین خویشینی، که مهم‌ترین وجه هویت فردی است، دربرگیرنده خود و تجربه‌های زندگی است و جنسیت از مؤلفه‌های مهم خویشینی است.

بسیاری از رده‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌های نهادی براساس جنسیت صورت می‌گیرد. فرصت‌ها و تجربیات زندگی نیز از جنسیت تأثیر می‌گیرند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۰۲). یکی از تجارب بنیادی دوران اولیه که نقش مهمی در نحوه تشکیل «خود» و «هویت شخصی» دارد تجربه اعتماد بنیادی^۱ است که ریشه

در اعتماد و اطمینان به اشخاص دارد و معمولاً از نخستین تجربیات زندگی و دوران کودکی حاصل می‌شود. تجربه اعتماد بنیادی هسته امیدواری و منشا «شهامت بودن» و سازنده و محافظ «خود» است برای رویارویی با واقعیت‌های روزانه و رویدادهای گوناگون زندگی. تجربه اعتماد بنیادی نوعی امنیت وجودی و خوش‌بینی به دیگران پدید می‌آورد که به فرد امکان می‌دهد تا در رویارویی با رویدادهای ناگوار زندگی اجتماعی، امیدواری و شهامت خود را حفظ و مقاومت کند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۶۳). تکیه بر عادت‌ها و سنت‌ها و مقاومت نکردن در برابر آنها چه بسا ممکن است ناشی از ناکامی‌های دوران کودکی در کسب تجربه اعتماد بنیادی باشد و مانع از تلاش‌های جدید اجتماعی شود. پیروی چشم‌پسته از عادت و روش‌های مرسوم نشانه نوعی اجبار ناشی از فقدان اعتماد بنیادی است. خلاقیت با اعتماد بنیادی پیوند نزدیکی دارد. اعتماد فی‌نفسه خلاق و آفرینشگر و ایجادکننده تعهدی است که دست زدن به تجربه‌های جدید را در پی دارد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۶۷). ارتباط خلاق با دیگران و با دنیای عینی یکی از مؤلفه‌های اساسی رضایت روانی است. هرگاه افراد نتوانند خلاقانه زندگی کنند، دچار افسردگی و نابسامانی روانی می‌شوند. برخورداری از محیط امیدوارکننده در اوایل زندگی، به‌ویژه دوران کودکی، شرط لازم برای ظهور و توسعه تلاش‌های خلاق است. تحقیقات جامعه‌شناختی در کشورهای گوناگون نشان داده که میزان برخورداری از این محیط و نحوه اجتماعی شدن برای دختران و پسران یکسان نبوده است (رید، ۱۳۸۰).

مراقبت منظم از بدن، به‌ویژه در میان زنان، یکی از ابزارهای اساسی است که شخص به کمک آن، روایت معینی از هویت شخصی را محفوظ می‌دارد و در عین حال «خود» نیز از ورای همین روایت در معرض تماشا و داوری دیگران قرار می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۹۰).

معمولاً افراد، به‌ویژه زنان، نقش‌های اجتماعی متعددی بر عهده دارند که تابع عضویت آنها در نهادها و گروه‌های گوناگون است و هر کدام وجهی از هویت آنها را می‌سازد. اما برخی از این نقش‌ها و هویت‌ها اعتبار و اهمیت بیشتری برای آنها دارد. هویت اجتماعی مسلط همان است که ارزش و اهمیت بیشتری برای فرد دارد و غالب اوقات فرد خود را با آن تعریف می‌کند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۲۶۰). هویتی که برای بازنمایی «خود» مورد استفاده قرار می‌گیرد با تجربیات، ارزش‌ها، نگرش‌ها، انتظارات، اهداف، نیازهای جاری و دانش پس‌زمینه‌ای فرد ارتباط دارد. «خود»ی که در موقعیت‌های واقعی نمود می‌یابد سیال و تغییرپذیر است؛ یعنی دارای ترجیحاتی تغییرپذیر است، اما خود آرمانی^۱ پایدارتر است. بنابراین، خودآرمانی شخص که مبتنی بر ارزش‌ها و نگرش‌های اوست، هم در هویت نقشی مسلط و هم در هویت شخصی نفوذ دارد (ترنر^۲، ۱۹۹۹: ۱۰؛ گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۰۲). یکی از منابع مهم ارزشی و نگرشی، باورهای دینی است.

1. ideal self
2. Turner

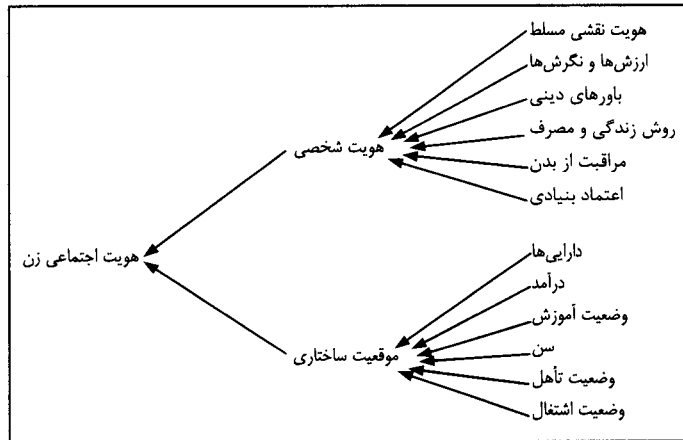
روش زندگی نیز با هویت شخصی ارتباط دارد زیرا روایت خاصی را که فرد برای هویت شخصی خود برگزیده است در برابر دیگران مجسم می‌سازد و مستلزم تصمیم‌گیری‌های روزانه درباره نحوه پوشش، مصرف، کار و فراغت است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۲۱). به‌ویژه در فرهنگ مصرف‌گرایی دوران معاصر، به علت تکرر یافتن زمینه‌های عمل و مراجع، انتخاب روش زندگی بیش از پیش در ساخت هویت شخصی اهمیت یافته است.

در سطح نهادی، نهادها و سازمان‌ها عامل تعیین هویت‌اند و قدرت و سیاست مستتر در آنها در رده‌بندی و گروه‌بندی و هویت‌سازی افراد نقش مهمی دارد. یکی از نهادهای اجتماعی زبان است که شاخصی از نظم تحمیلی است و به شکل مقررات، قواعد و روایت‌ها^۱ رخ می‌نماید. تعیین هویت در چارچوب نهاد اجتماعی صورت می‌گیرد و نقش‌های اجتماعی هویت‌های نهادی شده هستند. اما میزان هویت‌سازی و اثرگذاری بر رفتار مردم به توافق میان افراد و نهادها و سازمان‌ها بستگی دارد. هویت‌ها در صورتی از نهادهای مسلط ناشی می‌شوند که کنشگران، این هویت‌های نهادی را درونی کنند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۲۱۶). آگاهی از رده‌بندی‌های نهادها، به‌ویژه رده‌بندی‌های مبتنی بر جنسیت که شالوده نقش‌ها و هویت‌های نهادی هستند، چه در خانواده و چه در نهادهای شغلی و آموزشی و چه در زبان و تعبیری که زنان از آن دارند، به موقعیت ساختاری زنان و منابع مادی و فرهنگی آنها وابسته است.

اگرچه رده‌بندی‌های نهادی و شناسایی‌های متعاقب آن بر مبنای ترکیبی از ویژگی‌های انتسابی و اکتسابی صورت می‌گیرد، در مورد زنان، شیوه‌های رده‌بندی غالباً مبتنی بر معیارهای انتسابی و تصورات قالبی است. این رده‌بندی‌ها در هر حال بر اختیارات شخصی و بر خویشی و بر هویت اثر می‌گذارند. اما باید دید که آگاهی زنان از این تصورات کلیشه‌ای تا چه حد است و نحوه برخورد یا مقاومت آنان در مواجهه با این تصورات قالبی به چه عواملی بستگی دارد. زیرا با وجود تأثیر رده‌بندی‌های اجتماعی در هویت و قدرتی که این رده‌بندی‌ها در به انقیاد درآوردن عامل درونی شناسایی به دست عامل بیرونی آن دارند، انسان‌ها در جهان مدرن در برابر رده‌بندی‌ها مقاومت می‌کنند که این خود جلوه‌ای از خویشی تأملی آنهاست. مقاومت زنان در برابر رده‌بندی‌هایی که نهادها و قدرت‌های مسلط جامعه به آنها تحمیل می‌کنند از نوع مقاومت‌های جهان مدرن است.

مسئله در تحقیق حاضر این است که زن امروزی در تهران چگونه، با اتکا به چه منابعی و به چه منظوری در بازسازی هویت خود نقش فعال ایفا می‌کند؟ آیا زنان شهر بزرگی مثل تهران، که به طور گسترده در جریان مدرنیته قرار گرفته‌اند و چه در عرصه‌های نهادی و چه در عرصه‌های فرهنگی، رده‌بندی‌ها و نقش‌های جدیدی را تجربه می‌کنند، از رده‌بندی‌هایی که در مورد آنها صورت می‌گیرد آگاه‌اند؟ اگر آگاه‌اند، تعریف درونی آنها از رده‌بندی‌های خانوادگی، شغلی و آموزشی چیست؟ آیا به طور

کامل آنها را درونی کرده‌اند یا به دلایلی در برابر برخی از آنها مقاومت می‌کنند؟ آگاهی و توان مقاومت در برابر رده‌بندی‌های تحمیلی از سوی جریان‌های فکری (مدرنیسم، سنت) و نهادها در کدام گروه‌های زنان بیشتر است و به چه عواملی بستگی دارد؟ منابع مادی و فرهنگی آنان برای مقاومت در برابر رده‌بندی‌های یادشده کدام است؟



نمودار ۱. الگوی نظری عوامل مؤثر در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

الگوی نظری عوامل مؤثر در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

از آنجا که هویت اجتماعی موضوعی است شامل معنا، تعریف و بازتعریف، در این پژوهش، برای شناخت ابعاد مختلف آن، از ترکیبی از دو روش پیمایشی و مصاحبه عمیق استفاده شد. در این مصاحبه‌ها، امکان طرح و شناخت جنبه‌هایی از موضوع که در کار پیمایشی امکان‌پذیر نبود فراهم آمد. کاربرد دو روش به صورت موازی باعث شد سؤال‌های پرسشنامه با بصیرت بیشتری طراحی و آزمون شود، و مصاحبه‌ها نیز در پرتو داده‌های حاصل از کار پهنانگر پیمایشی، که شامل نمونه‌ای نمایا از جامعه مورد مطالعه است، بهتر سامان یابد و تحلیل شود. محورهای مصاحبه عمیق عبارت بود از: (۱) شرح حال فرد؛ (۲) نحوه ارتباط فرد با والدین؛ (۳) خاطرات و رویدادهای مهم زندگی؛ (۴) نحوه گذراندن اوقات فراغت و خرید؛ (۵) برداشت فرد از زن سنتی و مدرن؛ (۶) ویژگی‌های زن ایده‌آل؛ (۷) نظر فرد درباره اشتغال، تحصیلات و استقلال مادی؛ (۸) هویت شخصی و اجتماعی غالب.

در کار پیمایشی، جامعه آماری شامل کلیه زنان تهرانی واقع در سنین ۲۵ تا ۴۵ سال بود که حداقل در طول پنج سال گذشته در تهران سکونت داشته‌اند. حداقل سن را ۲۵ سال قرار دادیم تا زنان مورد

مطالعه فرصت ورود به دانشگاه و کسب آموزش عالی و نیز فرصت ازدواج و تجربه نقش‌های خانوادگی را داشته باشند و در سنین تأمل و تصمیم‌گیری درباره این موقعیت‌ها و نقش‌ها قرار گرفته باشند. از طرف دیگر، با قراردادن حداقل سن ۴۵ سال سعی کردیم از دخالت فرآیندهای روان‌شناختی مربوط به دوران یائسگی زنان، که از حدود ۴۷ یا ۴۸ سالگی آغاز می‌شود و گاه تأثیرات مهمی در بازتعریف هویت‌های فردی و اجتماعی زنان می‌گذارد، جلوگیری کنیم.

طبق اطلاعات سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵، تعداد زنان واقع در رده سنی ۲۵ تا ۴۵ سال ۱۰۴۹۱۷۲ نفر بوده است. اما براساس تفاوت رشد جمعیت، احتمالاً اکنون تعداد جمعیت زنان در این رده سنی متفاوت با سال ۱۳۷۵ است. چون نسبت گروه سنی مورد مطالعه، یعنی زنان ۲۵ تا ۴۵ ساله، بر هر خانوار در تهران حدود ۰/۶۷ است تعداد نمونه مورد نیاز ۵۷۳ خانوار بود. در نهایت، ۳۸۷ پاسخگو به عنوان نمونه انتخاب و مصاحبه شدند.

در بخش کیفی، سعی شد تا تحقیق به صورت هدفمند، از میان زنان ۲۵ تا ۴۵ ساله‌ای که حداقل در طول پنج سال گذشته ساکن تهران بوده‌اند، براساس داشتن یا نداشتن تحصیلات دانشگاهی، شاغل بودن یا نبودن، مجرد یا متأهل بودن، و مذهبی بودن یا نبودن، نمونه تیپ‌های متعددی را در برداشته باشد. با در نظر گرفتن چهار معیار یادشده در بالا، در تیپولوژی اولیه، ۱۶ تیپ مشخص و به طور تقریبی در هر تیپ با سه تا چهار نفر مصاحبه شد. با حذف معیار وضعیت تأهل، تعداد تیپ‌های مورد مطالعه به هشت تیپ کاهش یافت و در مجموع، ۴۵ مصاحبه انجام گرفت.

بنابراین، در این پژوهش، هم از روش‌های کمی برای جای دادن گروهی از سوژه‌ها در درون جمعیت بزرگ‌تر استفاده شده، و هم سعی شده به کمک مشاهده و مصاحبه و شرح حال افراد، به طور مستقیم با دیدگاه سوژه‌ها (معناها و تعاریف زنان مورد مطالعه) آشنایی حاصل شود.

از آنجا که این پژوهش به دست زنان و درباره زنان انجام شده، متضمن نوعی «معرفت‌شناسی»^۱ است که نه فقط رابطه اخلاقیات پژوهش با روابط نامتعادل قدرت در محیطی جنسیت‌گرا را لحاظ کرده، بلکه از طریق همبستگی جنسیتی میان محقق و فرد مورد پژوهش، رابطه‌ای توأم با همکاری ایجاد کرده که نمودی است از تعهد شخصی در عین سهم بودن در منافع جمعی زنان به طور عام. به این ترتیب، امر شخصی به دیدگاهی اخلاقی و سیاسی گره خورده است.

یافته‌های بخش کمی پژوهش

سؤال اصلی تحقیق این است که از میان عوامل متعدد جامعه‌شناختی، کدام یک نقش بیشتری در تأمل زنان درباره هویت(های) اجتماعی و کلیشه‌ها یا رده‌بندی‌های جنسیتی دارد؟ میزان موافقت یا مخالفت

زنان با رده‌بندی‌ها و کلیشه‌های جنسیتی متأثر از کدام عوامل اجتماعی است؟ آیا منابع فرهنگی، یعنی تحصیلات و ارزش‌ها و نگرش‌های جدید، زنان را بیشتر به مقاومت در برابر هویت‌ها و رده‌بندی‌های کلیشه‌ای جنسیتی و در نتیجه بازتعریف هویت اجتماعی ترغیب و توانا می‌سازد یا منابع مادی، یعنی اشتغال و استقلال مادی؟

مقاومت در برابر کلیشه‌های جنسیتی

نتایج حاصل از کار پیمایشی نشان داده است که حدود ۷۶ درصد از زنان مورد مطالعه در برابر کلیشه‌های جنسیتی شغلی، ۶۲ درصد در برابر کلیشه‌های جنسیتی زبانی، ۸۰ درصد در برابر کلیشه‌های جنسیتی تحصیلی و ۵۹ درصد در برابر کلیشه‌های جنسیتی خانوادگی مخالفت و مقاومت زیادی نشان داده‌اند. مقایسه این ارقام گویای آن است که مخالفت با کلیشه‌های جنسیتی تحصیلی از همه بیشتر بوده (۸۰ درصد) و پس از آن، در برابر کلیشه‌های جنسیتی شغلی مخالفت بیشتری وجود داشته (۷۶ درصد) و میزان مخالفت با کلیشه‌های جنسیتی خانوادگی از همه کمتر بوده است (۵۹ درصد). مقاومت و مخالفت زنان در برابر هویت‌های سنتی و بازتعریف هویت اجتماعی در ۳۸ درصد موارد خیلی کم و کم، و در ۶۰ درصد موارد زیاد و خیلی زیاد بوده است.

روش زندگی و هویت نقشی مسلط

امروزه، بر اثر رشد فرهنگ مصرف‌گرایی و ورود اندیشه‌های مدرن، روش زندگی به شالوده‌ای برای تفاوت‌ها و تمایزها و هویت اجتماعی تبدیل شده است. روش زندگی در تحقیق حاضر شامل نگرش‌های هنجاری به مصرف و خرید و تقسیم جنسیتی کار در خانواده و نحوه‌گذران اوقات فراغت است. در این تحقیق، روش زندگی ۹ درصد از پاسخگویان سنتی، ۴۳/۸ درصد نسبتاً سنتی، ۳۷ درصد نسبتاً مدرن و ۷/۳ درصد مدرن بوده است؛ یعنی در مجموع، حدود ۵۳ درصد از زنان مورد مطالعه در تهران روش زندگی سنتی و نسبتاً سنتی و حدود ۴۴ درصد نیز روش زندگی مدرن و نسبتاً مدرن داشته‌اند. نکته قابل توجه آنکه، در مجموع، روش زندگی حدود ۸۰ درصد از زنان مورد مطالعه ترکیبی از مدرن و سنتی بوده است.

توزیع فراوانی نحوه‌گذران اوقات فراغت که از مؤلفه‌های روش زندگی است نشان می‌دهد که بیش از ۸۰ درصد از زنان پاسخگو اوقات فراغت خود را به نحوی سنتی می‌گذرانند، یعنی صرف خرید، تماشای تلویزیون، دیدار اقوام یا کارهای دستی می‌کنند و تنها ۱۸ درصد از پاسخگویان اوقات فراغت خود را صرف ورزش، رفتن به سینما و تئاتر، دیدن دوستان یا مطالعه کتاب می‌کنند که بیشتر مختص زنان مدرن است تا سنتی.

از آنجا که زنان نیز معمولاً ویژگی‌ها و نقش‌هایی را برای خود تعریف می‌کنند که از نظر آنها ارزشمند است، شناختن اهمیتی که زنان برای نقش‌های مختلف زن قائل‌اند یکی از محورهای مطالعه

بوده است. بیش از ۹۰ درصد پاسخگویان اهمیت نقش مادری را زیاد دانسته‌اند، و ۸۲ درصد از زنان نیز همسری و ازدواج را برای زن دارای اهمیت زیاد شمرده‌اند. از میان تحصیلات عالی و شغل، در مجموع، ۷۰ درصد از زنان اهمیت تحصیلات عالی را برای زن زیاد دانسته‌اند و ۶۳ درصد برای اشتغال زن اهمیت بالایی قائل شده‌اند. روی هم رفته، از نظر اغلب زنان جامعه مورد بررسی، مهم‌ترین نقش برای زن در مرتبه اول مادری، در درجه دوم همسری، سپس تحصیلات عالی و در درجه آخر اشتغال بوده است.

آمیختگی ارزش‌ها و نگرش‌های سنتی و مدرن

جامعه ایران جامعه‌ای در حال گذر است، و به‌ویژه در تهران با ورود گسترده اندیشه‌های مدرن مواجه هستیم. یکی از پرسش‌های ما این بوده که زنان مورد مطالعه تا چه حد پیرو ارزش‌ها و نگرش‌های سنتی و تا چه حد متأثر از ارزش‌های مدرن بوده‌اند. توزیع فراوانی زنان برحسب ارزش‌ها و نگرش‌ها نشان می‌دهد که ۲۰ درصد از زنان پیرو ارزش‌های سنتی، ۵۱ درصد ارزش‌های نسبتاً سنتی، ۲۲ درصد ارزش‌های نسبتاً مدرن و ۴ درصد پیرو ارزش‌های مدرن بوده‌اند. یعنی بیش از ۷۰ درصد زنان تهرانی، با وجود رویارویی با ارزش‌های مدرن، هنوز ارزش‌های سنتی خود را حفظ کرده‌اند و برای ویژگی‌ها و نقش‌های سنتی زن اهمیت زیادی قائل‌اند.

اعتماد بنیادی

میزان برخورداری از اعتماد بنیادی (خوش‌بینی، امیدواری، اعتماد به دیگران و رضایت از زندگی) در میان ۲۱ درصد از زنان مورد مطالعه کم، در میان ۵۵ درصد زیاد و در میان ۲۱ درصد بسیار زیاد بوده است. میزان مراقبت از بدن ۱۷ درصد از پاسخگویان خیلی کم، ۴۵ درصد کم و ۳۳ درصد زیاد بوده است.

هویت شخصی و گرایش دینی

نحوه ارتباط با والدین و تجربه‌های نخستین زندگی، هویت شخصی را شکل می‌دهد. در میان زنان مورد مطالعه، حدود ۱۳ درصد دارای تصویر منفی از خود و هویت شخصی ضعیف بوده‌اند. حدود ۶۰ درصد تصویر مثبت و نسبتاً قوی و حدود ۱۷ درصد تصویر بسیار مثبت و قوی از خود داشته‌اند. حدود سه چهارم زنان مورد مطالعه دارای گرایش دینی قوی و نسبتاً قوی بوده‌اند و ۲۵ درصد آنان گرایش دینی ضعیفی داشته‌اند.

موقعیت ساختاری

موقعیت ساختاری نمایانگر وضع تحصیلات، اشتغال، درآمد و دارایی زنان مورد مطالعه است و توزیع فراوانی آن نشان می‌دهد که ۳۶ درصد پاسخگویان در موقعیت ساختاری پایین، ۴۰ درصد در موقعیت ساختاری متوسط پائین، ۱۴ درصد در موقعیت ساختاری متوسط بالا و تنها ۳ درصد در موقعیت ساختاری بالا بوده‌اند.

ردۀ سنی ۴۱ درصد پاسخگویان ۲۵ تا ۳۲ ساله، ۲۵ درصد ۳۳ تا ۳۸ ساله و ۲۶ درصد ۳۹ تا ۴۵ ساله بوده است. به علاوه، ۱۵ درصد این زنان مجرد، ۸۰ درصد متأهل و حدود ۴ درصد مطلقه یا بیوه بوده‌اند. از نظر میزان تحصیلات نیز ۲۳ درصد زنان مورد مطالعه بی‌سواد یا با سواد ابتدایی بوده‌اند، ۵۸ درصد تا سطح دیپلم و کاردانی و ۱۸ درصد تا سطح کارشناسی و بالاتر تحصیل کرده‌اند. در میان زنان مورد مطالعه، ۱۲/۵ درصد شاغل تمام وقت، ۷ درصد شاغل نیمه‌وقت و ۷۴ درصد خانه‌دار بوده‌اند.

تأثیر عوامل فردی و ساختاری در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

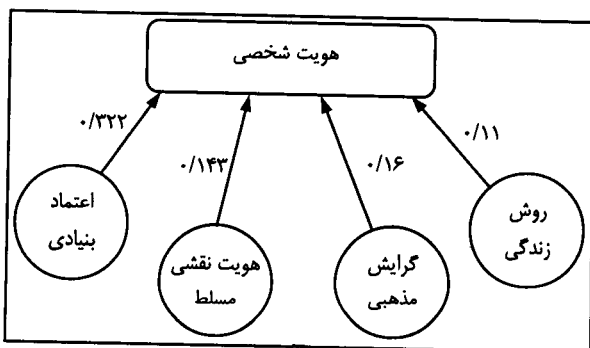
در الگوی نظری، عاملی که در سطح فردی در بازتعریف هویت اجتماعی زنان مؤثر دانسته شده هویت شخصی زنان است که خود تحت تأثیر شش متغیر هویت نقشی مسلط، اعتماد بنیادی، روش زندگی، ارزش‌ها و نگرش‌ها، میزان مراقبت از بدن و گرایش مذهبی قرار دارد.

تحلیل‌های رگرسیونی نشان می‌دهند که از میان این عوامل، اعتماد بنیادی بیشترین تأثیر را در هویت شخصی داشته است. دو متغیر ارزش‌ها و نگرش‌ها و میزان مراقبت از بدن رابطه آماری معناداری با هویت شخصی نداشته‌اند.

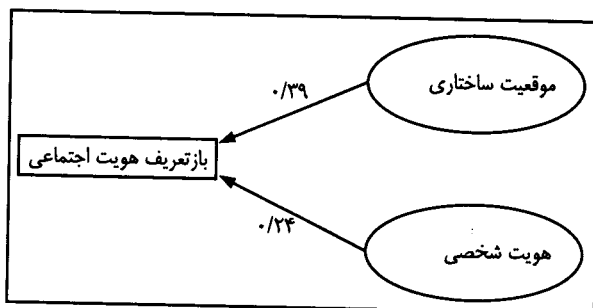
مقایسه تأثیر دو عامل هویت شخصی و موقعیت ساختاری در بازتعریف هویت اجتماعی زنان نشان می‌دهد که موقعیت ساختاری زنان تأثیر بیشتری ($\beta = 0/39$) در بازتعریف هویت اجتماعی آنان دارد تا هویت شخصی ($\beta = 0/24$) و این دو متغیر به تنهایی می‌توانند ۲۴ درصد از تغییرات بازتعریف هویت را در میان زنان تهرانی ۲۵ تا ۴۵ ساله تبیین کنند.

در رگرسیونی که همه متغیرهای الگوی نظری اعم از متغیرهای هویت شخصی و متغیرهای موقعیت ساختاری در آن وارد شده، ارقام بتا نشان می‌دهند که تحصیلات بیشترین تأثیر ($0/419$) را در بازتعریف هویت اجتماعی زنان داشته است. پس از آن، ارزش‌ها و نگرش‌ها تأثیر بیشتری ($0/253$) در بازتعریف هویت اجتماعی زنان دارد. هویت نقشی مسلط و روش زندگی به لحاظ میزان تأثیر تقریباً یکسان‌اند ($0/11$) و در مرتبه بعدی جای دارند. بقیه متغیرها شامل وضعیت تأهل، میزان دارایی، اشتغال، سن، اعتماد بنیادی، مراقبت از بدن و گرایش مذهبی تأثیر مهم و معناداری در بازتعریف هویت اجتماعی نداشته و در رگرسیون وارد نشده‌اند. با چهار متغیر می‌توان ۴۹ درصد از تغییرات بازتعریف هویت اجتماعی را تبیین و پیش‌بینی کرد.

نتایج نشان می‌دهند که از میان کل متغیرهای مورد مطالعه، به‌ویژه از میان متغیرهای موقعیت ساختاری، تحصیلات که زنان را به منابع فرهنگی هویت‌سازی مجهز می‌سازد بیشترین تأثیر را در افزایش مقاومت آنان در برابر باورهای کلیشه‌ای جنسیتی و هویت‌های سنتی دارد. تأثیر این متغیر از سایر متغیرهای ساختاری (از جمله درآمد و شغل) و متغیرهای فردی بیشتر بوده است.



نمودار ۲. میزان تأثیر چهار متغیر در هویت شخصی زنان



نمودار ۳. میزان تأثیر دو متغیر در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

تأثیر باورها و گرایش‌های مذهبی در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

میان روش زندگی و میزان مراقبت از بدن، اعتماد بنیادی، هویت نقشی مسلط و گرایش مذهبی رابطه‌ای دیده نشده است. این امر عمدتاً ناشی از آن است که در میان زنان دارای گرایش‌های مذهبی، تیپ‌های متفاوتی از زنان سنتی و مدرن وجود دارد که می‌توان آنها را در دو دسته کلی جای داد. دسته اول دربردارنده‌ی زنانی است که دارای گرایش مذهبی هستند و با در نظر گرفتن سه بعد اعتقادی، مناسکی (رفتاری) و پیامدی، دیندار به شمار می‌آیند، اما تحت تأثیر تحصیلات و سایر منابع فرهنگی، در بنیان‌های اعتقادی و رفتاری خود بازاندیشی و بازنگری می‌کنند و دقیقاً طبق الگوهای سنتی دینداری فکر و عمل نمی‌کنند، بلکه با تردید در تعاریف موجود، برداشت‌های جدیدی مطرح می‌کنند. در نتیجه، تیپ ایده‌آل اغلب آنها به زن مدرن نزدیک‌تر است و به لحاظ روش زندگی و میزان مراقبت از بدن به زنان مدرن شباهت بیشتری دارند.

دسته دوم دربردارنده‌ی زنانی است که گرایش مذهبی شدید دارند اما در اعتقادات و نحوه تفکر و رفتار خود بازنگری و تأمل نمی‌کنند و غالباً براساس آنچه معمول و رایج است عمل می‌کنند. این دسته از زنان،

چه در هویت نقشی مسلط و چه در روش زندگی و میزان مراقبت از بدن، به زنان سنتی شباهت بیشتری دارند. در کار پیمایشی این تحقیق، زنان دارای گرایش مذهبی به لحاظ نحوه بازتعریف هویت اجتماعی از سایرین متمایز نشدند، اما در بخش کیفی شناخت سودمندی در این زمینه به دست آمد.

انتظار می‌رفت که میان اعتماد بنیادی و گرایش مذهبی رابطه‌ای معکوس وجود داشته باشد. چرا که تصور می‌شد در خانواده‌های مذهبی، غالباً دختران را مطیع، تسلیم، آرام و فرمانبردار و پسران را صبور، سرسخت، قوی و متکی به خود اجتماعی می‌کنند و رابطه عاطفی دختران به‌ویژه با پدران چندان نزدیک، صمیمی و تشویق‌آمیز نیست. اما هم داده‌های پیمایشی و هم مصاحبه‌های عمیق نشان دادند که پنداشت اولیه درست نبوده زیرا امروزه، به‌ویژه در تهران، تیپ‌های متفاوتی از خانواده‌های مذهبی وجود دارد که بسیاری از آنها، به سبب تأثیر عوامل گوناگون، در الگوهای اجتماعی شدن فرزندان خود به‌ویژه دخترانشان بازنگری و تجدید نظر کرده‌اند.

در نتیجه، به سبب پیدا شدن این تیپ از خانواده‌های مذهبی و انتقال بخش مهمی از فرآیند اجتماعی شدن به خارج از خانواده به‌ویژه مدرسه، گروه همسالان و رسانه‌ها، باید این امید و انتظار را داشت که تأمل و بازاندیشی و، متعاقب آن، دگرگونی در الگوهای سنتی و جنسیتی پرورش کودکان روز به روز گسترش یابد و اندوخته عاطفی و جسارت و شهامت زندگی و مقابله با رویدادها - و در یک کلام اعتماد بنیادی- در دختران ما بیشتر شود.

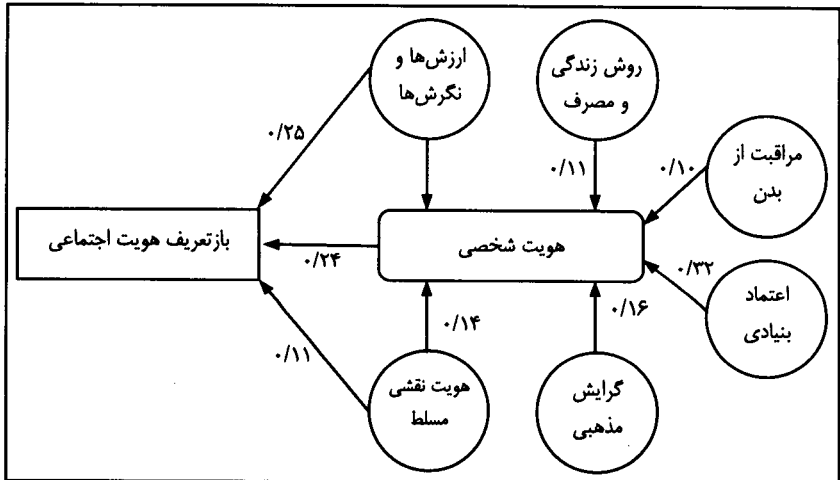
تأثیر سرمایه مادی و سرمایه فرهنگی در بازتعریف هویت اجتماعی زنان

چنانچه تنها تأثیر دو عامل شغل و تحصیلات در بازتعریف هویت اجتماعی زنان در نظر گرفته شود، تحصیلات تأثیری بیشتر از شغل در بازتعریف هویت دارد. نتیجه آنکه، در بازتعریف هویت اجتماعی زنان، منابع فرهنگی نقشی به مراتب تعیین‌کننده‌تر از منابع مادی ایفا می‌کنند.

یافته‌های بخش کیفی پژوهش

در مصاحبه‌های عمیق، پنج مقوله تحلیلی اعتماد بنیادی، ارزش‌ها و نگرش‌ها، هویت نقشی مسلط (نقشی که فرد خودش را با آن تعریف می‌کند)، روش زندگی و هویت اجتماعی مبنای تحلیل قرار گرفت.

هدف پاسخگویی به چند سؤال بوده است: کدام قشر از زنان و با توسل به چه منابعی (فرهنگی یا مادی) و تا چه حد در برابر هویت‌های سنتی بازاندیشی و مقاومت می‌کنند و فعالانه و آگاهانه برای ایجاد هویت‌های جدید می‌کوشند؟ آگاهی و توان مقاومت در برابر هویت‌های تحمیلی از سوی جریان‌های فکری (سنت و مدرنیته) در کدام گروه‌ها و تیپ‌های زنان بیشتر است؟ هویت اجتماعی محوری و غالب زنان در قشرهای گوناگون کدام است و آیا آگاهانه و باز اندیشانه کسب شده یا ناآگاهانه و انفعالی پذیرفته شده است؟



نمودار ۴. مسیر همه متغیرهای فردی و ساختاری و بازتعریف هویت اجتماعی زنان

بازتعریف هویت اجتماعی در میان زنان دارای تحصیلات دانشگاهی

نتایج مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که هرچه سطح تحصیلات زنان بالاتر باشد، میزان تأمل و بازاندیشی آنان در هویت‌های سنتی بیشتر است. این گروه از زنان چنین تصویری از زن سنتی ارائه داده‌اند: زن سنتی صرفاً خانه‌دار است، فداکار و از خود گذشته است، به خودش فکر نمی‌کند، کنج خانه نشسته و در خدمت دیگران است، از خودش فکری ندارد، تابع و مطیع شوهر است، زیر سلطه و وابسته است، نقش‌های او محدود به مادری و همسری است، دچار روزمرگی است، هویت اجتماعی مستقلی ندارد.

آنان، در مقابل، زن مدرن را دارای ویژگی‌های زیر دانسته‌اند: زن مدرن مستقل است، نگاه غیرجنسیتی به خودش دارد، غالباً تحصیل کرده است، در مسائل زندگی خود تأمل می‌کند، به جای اطاعت رابطه همکاری و مشارکت با شوهرش دارد، به ظاهر خودش اهمیت می‌دهد، اجتماعی و اهل مطالعه و ورزش است.

غالب مصاحبه شوندگانی که دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند زن ایده آل خود را همان زن مدرن دانسته‌اند و در معرفی خود، از هویت‌های تحصیلی و شغلی‌شان استفاده کرده‌اند. همچنین غالب این زنان روش زندگی مدرن یا نسبتاً مدرن دارند و حضور تمام وقت زن را در خانه برای رسیدگی به کارهای خانگی و بچه‌داری ضروری نمی‌دانند. این زنان هم مشارکت مردان را در امور خانه ضروری دانسته‌اند و هم به کیفیت حضور زن در خانه اهمیت بیشتری می‌دهند تا به کمیت آن. همچنین اغلب این زنان تحصیلات را در زندگی زنان ضروری و مهم می‌دانند و برای اشتغال زن اهمیتی کمتر از تحصیلات قائل هستند و آن را منوط به علاقه و شرایط زندگی زن می‌دانند. در نهایت، بسیاری از زنان کار نیمه وقت ر

برای زنان متأهل دارای فرزند مناسب‌تر می‌دانند زیرا معتقدند که از شدت فشار روحی و جسمی بر زنان می‌کاهد.

در مجموع، زنان دارای تحصیلات دانشگاهی (شامل شاغل و غیرشاغل و مذهبی و غیرمذهبی) هم برای نقش‌های مادری و همسری اهمیت قائل‌اند و هم نقش‌های زن را محدود به این دو و محدود به قلمرو خصوصی خانه نمی‌دانند و معتقدند که حضور زنان در عرصه اجتماعی در رشد فردی خودشان و سایر اعضای جامعه و به‌ویژه در محرومیت‌زدایی از زندگی زنان نقشی تعیین‌کننده دارد.

در میان زنان دارای تحصیلات عالی، هرچه میزان تحصیلات بالاتر بوده، میزان رضایت از زندگی، تحقق ایده‌آل‌ها و امیدواری و اعتماد به زندگی بیشتر بوده است و در روایت زندگی آنها، انسجام بیشتری میان ایده‌آل‌ها و واقعیت‌ها وجود داشته است.

در مقایسه دو گروه زنان شاغل و غیرشاغل دارای تحصیلات عالی مشخص شده است که علاوه بر تحصیلات دانشگاهی، شاغل بودن یا شاغل نبودن نیز تفاوت قابل توجهی در موافقت یا مخالفت با هویت‌های سنتی ایجاد می‌کند و، در مجموع، زنان شاغل بیشتر در برابر هویت‌های سنتی مقاومت می‌کنند و تعریف آنها از زن ایده‌آل به زن مدرن نزدیک‌تر است.

با توجه به نقش مهم برداشت‌های مذهبی در تعریف زن سنتی و مدرن، در میان زنان دارای تحصیلات عالی، مقایسه‌ای میان زنان مذهبی و کمتر مذهبی صورت گرفت. نتایج نشان می‌دهد که یکی از عوامل مقاومت نکردن در برابر هویت‌های سنتی، مذهبی بودن زن بوده است. معمولاً مذهب و باورهای دینی را از مؤلفه‌های اساسی سنت در نظر می‌گیرند. در برداشت‌های سنتی از دین، بر تقدس نقش‌های مادری و همسری و ضرورت تلاش بیشتر زن در زندگی زناشویی موفق و کسب رضایت شوهر و اطاعت زن از شوهر تأکید زیادی می‌شود. از این رو، حتی در میان زنان مذهبی دارای تحصیلات دانشگاهی، مقاومت در برابر هویت‌های سنتی کمتر از زنانی است که تحصیلات عالی و گرایش مذهبی ضعیف‌تری دارند. زنان غیرمذهبی مقاومت بیشتری در برابر هویت سنتی داشته و غالباً خود را با هویت‌های اجتماعی تحصیلی یا شغلی خود معرفی کرده‌اند.

در روایت زندگی اغلب زنان مذهبی دارای تحصیلات عالی، ناهماهنگی و عدم انسجام دیده می‌شود. این زنان از سویی در دوران کودکی، بر اثر تربیت مذهبی، بعضی از ارزش‌ها و هویت‌های سنتی زنانه را درونی کرده‌اند و از سوی دیگر، با ورود به دانشگاه و مواجهه با ارزش‌ها و نگرش‌های جدید، یاد گرفته‌اند که برخوردی تأملی و نقادانه با امور داشته باشند و دنبال شیوه‌های جدید فکر و عمل بروند. اما این ایده‌آل‌ها و اهداف جدید با باورهای قبلی و نیز با واقعیت زندگی آنها در تضاد قرار می‌گیرد. این امر منشأ تنش و ناهماهنگی در تعاریف و هویت آنها می‌شود و، در نهایت، به تضاد و آشفتگی اهداف و ایده‌آل‌ها منتهی می‌گردد. این وضعیت در میان زنان دارای تحصیلات بالاتر (کارشناسی ارشد و دکتری) کمتر دیده می‌شود زیرا آنان بعد از مدتی، با بالا رفتن آگاهی و قدرت تشخیص و نقدشان، مرحله

آشفته‌گی و گذار را سپری می‌کنند و، با تأمل و بازاندیشی، مجدداً به ارزش‌ها و هویتی منسجم و در نهایت زندگی پربارتر دست می‌یابند.

چنانچه دو معیار اشتغال و گرایش مذهبی به طور همزمان در نظر گرفته شود، در میان زنان دارای تحصیلات دانشگاهی چهار تیپ خواهیم داشت: زنان دارای تحصیلات دانشگاهی شاغل مذهبی، زنان دارای تحصیلات دانشگاهی شاغل غیرمذهبی، زنان دارای تحصیلات دانشگاهی غیرشاغل مذهبی، و زنان دارای تحصیلات دانشگاهی غیرشاغل غیرمذهبی.

مقایسه دو تیپ اول، که در سایر ویژگی‌ها یکسان و تنها در مذهبی بودن متفاوت‌اند، نشان می‌دهد که در میان زنان دارای تحصیلات عالی شاغل مذهبی، عدم انسجام هویت وجود دارد. اگرچه این گروه غالباً خود را با نقش‌های اجتماعی و هویت‌های مدرن‌شان معرفی کرده‌اند، تنها نیمی از آنان زن ایده‌آل خود را همان زن مدرن دانسته‌اند و، در مقایسه با زنان تحصیل کرده شاغل غیرمذهبی، مقاومت کمتری در برابر کلیشه‌های جنسیتی و هویت‌های سنتی نشان داده‌اند. در مقابل، زنان تحصیل کرده شاغل غیرمذهبی انسجام هویتی و مقاومت و مخالفت بیشتری در برابر هویت‌های سنتی زن و محدود کردن او به قلمرو خانه و خانواده داشته‌اند و همگی آنها خود را با هویت تحصیلی و شغلی معرفی کرده‌اند.

مقایسه زنان دارای تحصیلات عالی غیرشاغل مذهبی و غیرمذهبی گویای آن است که در میان این زنان نیز تیپ دوم، یعنی زنان غیرشاغل غیرمذهبی، هم مخالفت بیشتری با هویت‌های سنتی زنانه داشته‌اند و هم الگوی آنها از زن ایده‌آل به زن مدرن نزدیک‌تر بوده است. در مجموع، در میان چهار تیپ از زنان دارای تحصیلات عالی، بازتعریف هویت اجتماعی و مقاومت در برابر هویت‌های سنتی در زنان شاغل غیرمذهبی بیشتر از سه تیپ دیگر بوده است. زنان غیرشاغل غیرمذهبی در مرتبه دوم جای دارند و زنان شاغل مذهبی در رده سوم جای می‌گیرند. زنان غیرشاغل مذهبی نیز کمترین مخالفت را با هویت‌های سنتی زنانه از خود نشان داده‌اند.

بازتعریف هویت اجتماعی در میان زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی

در میان زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی، هرچه میزان تحصیلات پایین‌تر بوده، پذیرش نقش‌های سنتی زن و ارزیابی مثبت از آنها بیشتر بوده است. برداشت این گروه از زنان را از زن سنتی می‌توان در ویژگی‌های زیر خلاصه کرد: زن سنتی زنی است مطیع شوهر که صرفاً خانه‌داری و بچه‌داری می‌کند، شوهر او خدایش است و همه دنیايش هم خانه‌اش، توسری خور و در پستوست، حرف‌گوش‌کن است، وقتش را صرف خانه و آشپزخانه می‌کند، از مد بی‌خبر است، غالباً مطیع شوهر است، مادری کامل و زنی فداکار است، بی‌غل و غش است، محجبه چادری است و بر حجاب و نماز تأکید زیادی دارد و مثل بیست سال پیش زندگی می‌کند. در نظر این گروه از زنان، برخی از ویژگی‌های زن سنتی مثبت ارزیابی می‌شود. برداشتی که زنان فاقد تحصیلات عالی از زن مدرن داشته‌اند عمدتاً شامل دو دسته ویژگی بوده است: ویژگی‌هایی که مثبت ارزیابی می‌شود، از جمله اینکه زن مدرن شاغل و تحصیل کرده است، رابطه

مساوی با شوهرش دارد، اهل مطالعه است، فکر می‌کند و آگاهی خودش را بالا می‌برد؛ ویژگی‌هایی که نسبتاً نامطلوب و منفی ارزیابی شده است، مثل اینکه زن مدرن به ظاهرش و به خرید اهمیت می‌دهد، الزاماً شاغل یا تحصیل کرده نیست، مدام آرایش می‌کند، اهل غذای بیرون است، با مسائل کمتر کنار می‌آید و آنها را بزرگ می‌کند، بی‌بند و بار است.

از میان زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی، تنها یک پنجم آنان، یعنی ۴ نفر زن ایده‌آل خود را دارای خصوصیات زن مدرن دانسته‌اند و در زن مدرن نیز ویژگی‌های مثبت را برجسته کرده‌اند. یک سوم آنها، یعنی ۷ نفر زن ایده‌آل خود را دارای ویژگی‌های زن سنتی دانسته‌اند، آن هم ویژگی‌هایی که از نظر آنها مطلوب و مثبت ارزیابی شده، مثل خانه‌داری، کدبانوگری، گذشت، فداکاری، با محبت بودن، و مادر و همسر نمونه بودن. در حدود نیمی از زنان فاقد تحصیلات عالی، یعنی ۹ نفر ترکیبی از ویژگی‌های سنتی و مدرن را برای زن ایده‌آل خود در نظر گرفته‌اند، ولی باز هم به ویژگی‌های سنتی اهمیت بیشتری داده‌اند. بیش از نیمی از زنانی که در این تیپ جای دارند، در تعریف خود، خود را خانه‌دار یا مادر معرفی کرده‌اند و ۴ نفر از آنان (یعنی یک پنجم زنان این تیپ) حضور تمام وقت زن را در خانه برای رسیدگی به امور بچه‌ها و منزل ضروری دانسته‌اند.

در مورد نقش تحصیلات عالی در زندگی زن، اغلب زنان فاقد تحصیلات عالی اهمیت تحصیلات را برای مردان بیشتر دانسته‌اند و در مجموع، در مقایسه با زنان دارای تحصیلات دانشگاهی، اهمیت کمتری برای تحصیلات زنان قائل بوده‌اند. برخی از آنان اظهار کرده‌اند که تحصیلات امنیت روانی، استقلال، فکر بهتر و زندگی بهتر به ارمغان می‌آورد و دید انسان را باز می‌کند، اما عده‌ای نیز ابراز داشته‌اند که شخصیت مهم‌تر از مدرک است و مدرک لیسانس یا دکتری کمال نمی‌آورد و باید سطح سواد اجتماعی و فهم و درک بالا باشد و معتقد بوده‌اند که تحصیلات برای مردان که در جامعه هستند و فعالیت اجتماعی دارند مهم‌تر است تا زنان که در خانه‌اند و بچه تربیت می‌کنند. در مجموع، حدود نیمی از این زنان تحصیلات عالی را برای زن چندان ضروری ندانسته‌اند.

در میان زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی شاغل، مخالفت با هویت‌های سنتی و بازتعریف هویت اجتماعی بیشتر از زنان غیرشاغل این تیپ بوده است. همچنین زنان فاقد تحصیلات عالی مذهبی، در مقایسه با زنان غیرمذهبی این تیپ، مخالفت کمتری با هویت‌های سنتی زن از خود نشان داده‌اند.

در میان آرا و برداشتهای زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی شاغل مذهبی و غیرمذهبی تفاوت چندان برجسته‌ای وجود نداشته و در هر دو تیپ، آمیزه‌ای از ویژگی‌های زن سنتی و زن مدرن ایده‌آل شمرده شده است. پیداست که زن فاقد تحصیلات دانشگاهی حتی زمانی که شاغل است اصلاً فکر نمی‌کند که زن چگونه می‌تواند این همه مسئولیت را به نحوی موفقیت‌آمیز انجام دهد: هم مادر و همسر و کدبانویی نمونه باشد، هم در محیط کاری خود موفق باشد و هم دنبال مطالعه و رشد شخصی خود برود. او تصور می‌کند که ناگزیر است این واقعیت‌ها را بپذیرد و به جای چون کردن در آنها، یا

ظرفیت‌های خودش را بالا ببرد و به خودش فشار مضاعف وارد کند یا از عرصه فعالیت‌های اجتماعی کنار برود و راحت و آسوده به محیط خانه بسنده کند، هرچند که از نظر روحی راضی و خشنود نباشد. او ناچار است که این وضعیت را توجیه کند و نقش‌های خانگی را مهم قلمداد کند، همان کاری که ایدئولوژی‌های جنسیتی می‌کنند.

در میان دو تیپ زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی غیرشاغل مذهبی و غیرمذهبی، تعریف زن ایده‌آل تفاوت‌های محسوس‌تری داشته است. از نظر زنان فاقد تحصیلات عالی غیرشاغل غیرمذهبی، زن ایده‌آل به زن مدرن نزدیک‌تر است تا به زن سنتی. در مجموع، از میان همه تیپ‌های زنان فاقد تحصیلات دانشگاهی، زنان غیرشاغل مذهبی کمترین مقاومت را در برابر هویت‌های سنتی داشته‌اند و اغلب آنها موفقیت در ایفای نقش‌های سنتی به‌ویژه خانه‌داری را از افتخارات خود دانسته‌اند. این گروه از زنان، به دلیل محدودیت روابط اجتماعی، آگاهی محدودی دارند و اغلب آنها نه در سنت و اعتقادات مذهبی خود تأمل و بازاندیشی می‌کنند و نه در هویت و ویژگی‌های زن مدرن. دنیای آنها محدود است به خانه‌شان و هویت فردی و اجتماعی آنها وابسته است به هویت پدر، شوهر یا فرزندانشان.

منابع

- ابوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم‌عراقی، تهران: نشر نی.
- اعزاز، شهلا (۱۳۷۹) «مسئله زنان در ایران: هویت خانوادگی در برابر هویت فردی»، *زنان*، ش ۶۹.
- اعزاز، شهلا (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- افشاری، زهرا (۱۳۸۰) «اشتغال زنان و رفاه خانواده: یک چارچوب تحلیلی»، *پژوهش زنان*، دوره ۱، ش ۲.
- جنگینی، ریچارد (۱۳۸۱) *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- دوران، بهزاد (۱۳۸۱) تأثیر فضای سایبرنتیک بر هویت اجتماعی، پایان‌نامه دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- راودراد، اعظم (۱۳۸۱) «تغییرات نقش زن در جامعه و تلویزیون»، *پژوهش زنان*، دوره ۱، ش ۱.
- رید، ایولین (۱۳۸۰) *آزادی زنان، مسائل، تحلیل‌ها و دیدگاه‌ها*، ترجمه افشنگ مقصدی، تهران: گل‌آذین.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۱) «خانواده در تهران، هویت و ویژگی‌های اساسی»، گزارش منتشر نشده.
- شادی‌طلب، ژاله (۱۳۷۹) «زنان ایران، انتظارات ارتقایافته»، *اندیشه جامعه*، ش ۱۵.
- علوی‌تبار، علیرضا (۱۳۸۲) «مسئله زنان، نواندیشی دینی و فمینیسم»، *آفتاب*، ش ۲۴.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) *عصر اطلاعات، جلد دوم: قدرت هویت*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کیان، آزاده (۱۳۷۵) «زن ایرانی، خانواده، دولت و جامعه»، *زنان*، ش ۳۹.
- گیدنو، آنتونی (۱۳۷۸) *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲) *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران: شیرازه.

Brown, R. (1995) "Social Identity", in A. and J. Kuppre (eds.) *The Social Science Encyclopedia*, London: RKP.

Deschamps, J.C. and T. Devos (1998) "Regarding the Relationship between Social Identity and Personal Identity", in S. Worchel, F.J. Morales, D. Paes and J.C. Deschamps (eds.) *Social Identity: International Perspectives*, London: Sage.

- Ellmers, N., Spears, Russell, Doosje and Bertjan (eds.) (1999) *Social Identity: Context, Commitment, Content*, London: Blackwell.
- Forester, J. (1987) "A Brief History of the Subject", in *Identity: The Real Me*, ICA Document 6, London, Institute for Contemporary Arts.
- Fuss, D. (1989) *Essentially Speaking: Feminism, Nature and Difference*, London: Routledge.
- Gergen, K.J. (1996) *Technology and the Self: From the Essential to the Sublime. Constructing the Self in a Mediated World*, London: Sage.
- Giddens, A. (1991) *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge: Polity Press.
- Howards, J.A. (2000) "Social Psychology of Identities", *Annual Review of Sociology* 26:367-393.
- Huddy, L. (2001) "From Social to Political Identity: A Critical Examination of Social Identity Theory", *Political Psychology* 22/1: 127-156.
- Jackson, Y. and E.R. Smith (1998) "Conceptualizing Social Identity: A New Framework and Evidence for the Impact of Different Dimensions", *Personality and Social Psychology Bulletin (PSPB)* 25/1: 120-135.
- Jenkins, R. (1996) *Social Identity*, London: Routledge.
- Jenkins, R. (2000) "Categorization: Identity, Social Process and Epistemology", *Current Sociology* 48/3: 7-25.
- Lacan, J. (1977) "The Mirror Stage as Formative of the Function of the I", in *Ecrits*, London: Tavistock.
- Rosaldo, M. (1974) *Woman, Culture and Society, A Theoretical Overview*, Stanford University Press.
- Turner, J.C. (1999) "Some Current Issues in Research on Social Identity and Self Categorization", in N. Ellmers et al. (eds.) *Social Identity: Context, Commitment, Content*, London: Blackwell.
- Turner, J.C. and R.S. Onorato (1999) "Social Identity, Personality and the Self Categorization Perspective", in T.R. Tyler, R.M. Kramer and O.P. Jhon (eds.) *The Psychology of the Social Self*, London: Lawrence Erlbaum Associate Publishers.
- Woodward, K. (2000) *Questioning Identity: Gender, Class, Nation*, London: Routledge in association with Open University.

مؤلفان

باقر ساروخانی: استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
پست الکترونیکی: bagher-saroukhani@yahoo.com
مریم رفعت‌جاه: دکترای جامعه‌شناسی فرهنگی از دانشگاه تهران
پست الکترونیکی: m-rafatjah@yahoo.com

